



درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۶) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰) يُبْصَرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ (۱۱) وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ (۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴) كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى (۱۵) نَزَّاعَةً لِلشَّوَى (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَى (۱۸) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰)﴾

سوره مبارکه «معارج» که بخش اول آن در مکه نازل شد و بخش دوم آن مطالب مدنی را به همراه دارد، درباره عذاب قیامت سخن فرمود. برخی بعد از جریان غدیر، آن تعصب جاهلی و مانند آن وادار کرده است که گفتند اگر عذابى هست، زودتر بیايد به حیات ما خاتمه بدهد که ﴿وَإِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾^۱، البته یکی از مصادیق و مواردش آن هست.^۲ این سؤال، - معاذالله - سؤال استهزایی است و کسانی که قیامت را باور ندارند، چنین سؤالی می کنند که ذات اقدس الهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾، اینها می گویند بعید است

۱. سوره انفال، آیه ۳۲.

۲. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)، ج ۲، ص ۲۵۱.

قیامت واقع بشود! منظور ایشان نه بُعد مکانی است؛ یعنی دور، نه بُعد زمانی است؛ یعنی دیر. از دوری و دیری سخن نمی‌گویند، بُعد عقلی است؛ یعنی بعید است از نظر امکان، شدنی نیست و خدای سبحان که می‌فرماید قریب است، قُرب مکانی نیست؛ یعنی نزدیک نیست یا قُرب زمانی نیست؛ یعنی نزدیک نیست. دوری و دیری مطرح نیست، نزدیکی و حضور مطرح نیست، امکان مطرح است و ضرورت. آنها می‌گویند از عقل دور است، ایشان می‌فرمایند نزدیک است. آنها می‌گویند از امکان دور است، ایشان می‌گویند نزدیک است. این نزدیکی اعم از ضرورت است؛ منتها به قرینه مشاکله می‌فرماید این نزدیک است.

مستحضر هستید که قرآن کریم اصطلاح ضرورت را که یک اصطلاح منطقی است، به کار نمی‌برد؛ اما ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ را به کار می‌برد. وقتی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛^۱ این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن به منزله «بالضَّرورة» است که «المعاد حق بالضرورة». مسئله امکان نیست مسئله حتمی است، ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ این است. قرآن حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ یعنی بدون شک، یعنی قطعی، یعنی ضروری. اینجا اگر سخن از ﴿نَرَاهُ قَرِيبًا﴾ است به قرینه مشاکله است. آنها می‌گویند از امکان دور است، ما می‌گوییم به امکان نزدیک است. آن‌گاه ضرورتش را هم ذکر می‌کند.

مطلب بعدی آن است که می‌فرماید این عذاب در روزی واقع می‌شود که تحت قدرت خدایی است که خدا دارای معارج است؛ یعنی درجات فراوانی لازم است تا انسان به بارگاه الهی بار یابد؛ البته تا آنجا که مقدور موجود ممکن است. معارج بودن یعنی معرَج داشتند، جای عروج داشتن، برای دیگران از راه «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۳ ممکن

۱. سوره آل عمران، آیه ۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

۳. سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

است؛ منتها مستحضر هستید این تمثیل است و نه تعیین. همان طوری که «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»^۱ تمثیل است و نه تعیین، چه اینکه درباره زکات هم همین تعبیر لطیف آمده؛^۲ یعنی هر انسان با تقوا بخواند متقرب «الی الله» بشود، از راه عبادت است. عبادت بخشی از آن صلات است، بخشی از آن زکات است، بخشی از آن جهاد «فی سبیل الله» است و هكذا. «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»؛ منتها حالا صلات از آن جهت که «فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا»^۳ این روشن تر و شفاف تر و بیشتر مطرح است. عروج هم همین طور است اگر «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»، «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۴ است همه عبادت ها معراج مؤمن است. ملائکه هم عروجی دارند در عین حال که موجود برترند و مثل انسان مکلف نیستند؛ اما بخواهند به آن بارگاه رفیع عروج پیدا کنند، خیلی طول می کشد. هم این ظرف ﴿كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ می تواند ظرف معاد باشد هم می تواند ظرف عروج فرشته ها به قرب الهی باشد. در چنین روزی انسان ها اگر مؤمن باشند، این معارج را در دنیا یکی، پس از دیگری طی می کنند، چون بعد از دنیا دیگر جا برای تکامل نیست، فقط ظهور این کمالات است. در بخش هایی از قرآن کریم در سوره «انفال» و در سوره «آل عمران» است با تفاوتی، هر وقتی که آیات الهی نازل می شود، برای مؤمنان «زادتهم درجات»، چون «زادتهم درجات» این درجات را پیدا می کنند، بعد از این نوبت به آیه ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۵ می رسد. اگر در این ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ تکامل پیدا کردند، نوبت به آیه ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾^۶ می رسد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹؛ «إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ».

۳. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۱۲۸.

۴. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴.

۵. سوره انفال، آیه ۴.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

پس «فها هنا مراتبُ ثلاث»: یکی ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۱ است، یکی کار کردن روی این ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ می شود ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾. یکی کار کردن روی ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ می شود: ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾. این طور نیست که در آیه ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾ «لام» محذوف باشد «کما ذهب إليه بعض»!^۲ خود شخص می شود درجه. خود شخص می شود ایمان. خود شخص می شود بهشت. که «هُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۳ می شود یک، یا اما اگر از مقربین باشد ﴿فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ﴾^۴، دو. همان طوری که - معاذ الله - خود ظالم می شود هیزم: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۵؛ دفعته گُر می گیرد، بهشتی هم، هم روح می شود هم ریحان، البته ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۶ هم به انتظار اوست. غرض این است که این سه مرحله ﴿زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾، ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، ﴿هُمْ دَرَجَاتٌ﴾ در طول هم هستند. همان طوری که فرشته ها در معارج الهی رشد می کنند، مردان الهی هم در درجات ایمانی رشد می کنند که می شود: «هم درجه»، وگرنه درجات اعتباری که نیست که مثلاً فلزی که بر دوش کسی است، فلان درجه را دارد. خود شخص می شود درجه، حالا این روز را ذات اقدس الهی معرفی کرد، فرمود: شما صابر باشید. یک روز قطعی است و هیچ هم به استهزای اینها که می گویند: ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾، گوش ندهید. ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ * ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا﴾، «عن الوقوع و بعيداً عن الامكان». ﴿وَ﴾ «نَحْنُ» ﴿نَرَاهُ قَرِيبًا﴾، «من الوقوع و قريباً من الامكان»، پس سخن از دوری و دیری زمانی و زمینی نیست، سخن از دوری و دیری عقلی و امکانی است. ﴿وَ نَرَاهُ قَرِيبًا﴾، چه وقت واقع می شود؟ نشانه اش چیست؟ علایم آن چیست؟ علایم این است که

۱. سوره انفال، آیه ۲.

۲. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۴.

۳. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۱۹۳.

۴. سوره واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

۵. سوره جن، آیه ۱۵.

۶. سوره بروج، آیه ۱۱.

آسمان، مثل فلز گداخته می‌شود که از آنجا جز فشار و درد و رنج و حرارت چیزی نمی‌آید. کوه‌ها هم مثل پنبه ندافی شده، سبک می‌شود که می‌شود آن را جابه‌جا کرد. در آن روز هیچ حمیمی حال حمیم را نمی‌پرسد، نه از او کمک می‌خواهد و نه به او کمک می‌کند، گرفتار کار خودش است. ممکن است از او کمک بخواهد؛ ولی کمکی به او نمی‌رسد. این حمیم مفرد نیست، جنس است؛ لذا ضمیری که به این برمی‌گردد، ضمیر جمع است. هیچ دوست حمیم و صمیم و گرم، جدی حال حمیم دیگر را نمی‌پرسد که در چه حالتی است! حالا از دوستش خبر ندارد که سالبه به انتفای موضوع باشد که نمی‌بیند در صحنه قیامت تا حال او را بپرسد یا نه می‌بیند؟ فرمود نه، می‌بیند: ﴿يُبْصِرُونَهُمْ﴾. ﴿يُبْصِرُونَ﴾ آن حمیم، این حمیم را. این دو تا حمیم، چون جنس است، ضمیر جمع برای اینها به کار برده شد، هم ﴿يُبْصِرُونَ﴾ آن حمیم اول، هم ﴿هُمْ﴾، این حمیم دوم. ﴿يُبْصِرُونَهُمْ﴾؛ یعنی این حمیم دوم را جلوی چشم آن حمیم اول می‌آورند، که ببیند او را. «بَصَرَهُ»؛ یعنی «جعله بصيراً». آن حمیم اول ﴿يُبْصِرُونَ﴾، این حمیم دوم می‌شود «هم»، چون جنس است، از هر دو به جمع یاد شده است.

پرسش: آنجا که می‌فرماید ملائکه عروج می‌کنند ملائکه که جزء مجردات هستند.

پاسخ: عروجشان هم عروج تجردی است. این‌طور نیست که نظیر دود به هوا بروند. اگر درجاتی است؛ مثلاً «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»، انسانی که در نماز شب دارد در جای خود عروج می‌خواند، او که مثل دود بالا نمی‌رود، او که مثل بخار بالا نمی‌رود، این همین جا که نشسته است، دارد بالا می‌رود. این بدن اینجا نشسته است؛ اما آن که بالا می‌رود، روح است. روح هم مجرد است، بالا رفتنش به فهم و پذیرش و ایمان و اعتقاد کامل است، پس ما چهار امر داشتیم: یکی حمیم اول، یکی حمیم دوم، چون جنس هستند، چهار تا ضمیر جمع هم داریم: یکی ﴿يُبْصِرُونَ﴾، یکی

﴿هُم﴾. بنابراین غیبتی در کار نیست، دوستان کاملاً از دوستانشان باخبر هستند؛ ولی هیچ سؤال نمی‌کنند و حال یکدیگر را نمی‌پرسند، چون هر کسی گرفتار کار خود است.

مودّت مستحضر هستید که از محبت لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ لکن آن‌طوری که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد،^۱ دیگران هم پذیرفتند، گاهی کاربرد مودّت مشترک بین تمتی و محبت است. آن مودّتی که در طول محبت است، از محبت دقیق‌تر و ظریف‌تر است که آن را ذات اقدس الهی اجر رسالت قرار داد. نه تنها محبت اهل‌بیت، بلکه مودّت اهل‌بیت اجر رسالت است. اگر کسی حُبّ اهل‌بیت را داشت، محبت اهل‌بیت را داشت، تقریباً یک مقدار کمبود دارد، هنوز اجر رسالت را انجام نداده است: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲، نه «الا المحبة فی القُرْبَى»، پس کسانی که مُحب اهل‌بیت هستند، در راه هستند، هنوز به مقصد نرسیدند. آنها که و داد دارند که تمام قلبشان را دوستی اهل‌بیت پُر کرده است، آنها دارند اجر رسالت را می‌پردازند. آن مودّتی که با محبت همراه است، از آن دقیق‌تر و ظریف‌تر است که این بحث قبلاً هم گذشت، آن مودّت و محبتی که جوامع بشری نسبت به حضرت امیر و سیدالشهداء (سلام الله علیهما) دارند و در شب‌های تاسوعا و عاشورا می‌بینید، کلماتی‌ها صف می‌بستند، برای اینکه نذری بگیرند، این محبت کافی نیست، چون قبلاً هم در همین بحث تفسیری بحث شد که فرمود: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودّت نیست، مودّت ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، وگرنه می‌شود ظرف لغو. ظرف لغو اجر رسالت نیست، این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، مفعول واسطه برای مودّت نیست. این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ متعلّق است به «المستقرّة»، چون ظرف، ظرف لغو نیست. خبر، صفت، حال، ظرف‌های این چنینی ظرف مستقر هستند نه ظرف لغو. «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ الْمُسْتَقَرَّةَ فِي الْقُرْبَى»، مفعول واسطه برای مودّت نیست،

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴۱؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۳.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

آن وقت ظرفی که مستقر باشد، مودتی که مستقر باشد، قلبی که مستقر باشد، جا برای غیر نمی‌گذارد. آن وقت این می‌شود اجر رسالت، پس این نکته باید ملحوظ باشد که مودّت اجر است نه محبت. دوم اینکه ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ مفعول واسطه برای مودّت نیست، متعلّق است به «المستقرّة»:

هر ظرف که حال یا صفت یا خبر است *** البته بدان لغو که آن مستقر است

مودّت مستقرّه وقتی که برای اهل بیت شد دیگر جا برای غیر نمی‌ماند که هم این را دوست داشته باشد هم آن را دوست داشته باشد! چنین چیزی می‌شود اجر رسالت. اگر مودّت در مسیر محبت باشد، از آن دقیق‌تر و ظریف‌تر است؛ اما گاهی در مسیر تمّنی است که شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در تبیان این را دارد، دیگران هم قبول کردند که گاهی مودّت در ردیف تمّنی است. این ﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ﴾؛ یعنی «يَتَمَنَّى». در همان ردیف است، حالا قدری بالاتر، قدری پایین‌تر. در حدّ آرزوست؛ البته قرآن بساط آرزو را جمع کرده: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾.^۳ بساط رجا و امید را پهن کرده است. قبلاً هم گذشت، آرزو یعنی توقّع هدف بدون وسیله. «رجاء»؛ یعنی توقّع هدف با وسیله. کشاورزی که هیچ کاری نکرده، منتظر درو کردن است، این آرزوست: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾؛ اما کشاورزی که همه کارها را کرده، منتظر درو است، این رجاء دارد، امید دارد، نه آرزو. فرمود کار با آرزو پیش نمی‌رود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ﴾، «إِيَّاكَ وَالْإِثْكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ التَّوَكُّي»^۴ بیان نورانی حضرت امیر است که مبادا با آرزو زندگی کنید! آرزو سرمایه زنان سالمند و کهنسال است. با امید زندگی کنید، با رجاء زندگی کنید. رجاء آن است که انسان مقدماتش را فراهم کرده، بقیه که در اختیار او نیست آن را از ذات

۳. سوره نساء، آیه ۱۲۳.

۴. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۳۱.

أقدس الهی می‌طلبد، یک؛ آن مقداری هم که می‌داند و انجام داد، می‌گوید در کنار سفره رحمت الهی است، دو؛ «مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۵

غرض این است که گاهی مودّت در ردیف تمنّی است: ﴿يُودُّ الْمُجْرِمُ﴾؛ یعنی «یتمنّی». ﴿لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ﴾، همه جا «یومئذ» است مفتوح است، اینجا چون مضاف الیه شد، مجرور است: ﴿مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ﴾. این می‌خواهد فدیّه بدهد؛ یعنی دوست دارد، آرزو می‌کند که ای کاش چنین امری ممکن بود که فرزندانش را فدیّه می‌داد، همسرش را فدیّه می‌داد، برادرش را فدیّه می‌داد، قبیله‌ای که او را مأوا می‌دادند و همیشه او را سرپرستی می‌کردند به کمک او قیام می‌کردند، آنها را فدیّه می‌داد: ﴿وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾، اگر همه ممکنات زمین و مردم زمین در اختیار او بودند، آرزو می‌کرد که آنها را فدیّه بدهد و نجات پیدا کند.

گاهی تعبیر قرآن کریم این است که اگر تمام زمین در اختیار او بود، اموال زمین، ذخایر زمین ﴿وَمِثْلَهُ مَعَهُ﴾^۶، اگر دو برابر آنچه در زمین است، داشته باشد، بدهد کسی از او فدیّه قبول نمی‌کند. درباره زمین دارد: ﴿وَمِثْلَهُ مَعَهُ﴾؛ اما درباره ﴿مَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ همین است، فرمود این علاقه‌مند و آرزومند است که همه اینها را بدهد تا ذات اقدس الهی او را نجات بدهد یا خود با این فدیّه مشکل خود را حلّ کند. ﴿كَلَّا﴾، این ﴿كَلَّا﴾ جواب همان ﴿يُودُّ﴾ است. اینها را آرزو دارد، ﴿كَلَّا﴾؛ این طور نیست. چیست؟ این ﴿كَلَّا﴾ تمام شد؛ یعنی این ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾، همان طور که در دنیا ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ﴾، آخرت هم چنین است. ﴿كَلَّا﴾، بلکه چیست؟ ﴿إِنَّهَا﴾، چون جریان آتش چیز روشنی است و مؤنث است، دیگر ذکر «نار» با اینکه نشده، فرمود: ﴿إِنَّهَا﴾، مشخص است در قیامت، برای مجرمین حرف اوّل را جهنم می‌زند: ﴿إِنَّهَا لَطِي﴾؛ گداخته است، چون آسمانش مَهر شده، فلز گداخته شد. ﴿إِنَّهَا لَطِي﴾ و عاقل است،

۵. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

۶. سوره مائده، آیه ۳۶؛ سوره رعد، آیه ۱۸؛ سوره زمر، آیه ۴۷.

مدیر است، مدبّر است، می‌فهمد که چه کسی را بگیرد، چه کسی را نگیرد. از راه دور وقتی حالا پانصد فرسخ کمتر و بیشتر نقل شد: ﴿بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا﴾؛^۷ از راه دور وقتی جهنمی‌ها را می‌بیند نعره می‌کشد. نه «إِذَا رَأَوْهَا»، ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ﴾ عصبانی است، معلوم می‌شود آتشی است که کاملاً می‌فهمد و معصومین دارند اداره می‌کنند: ﴿عَلَيْهَا مَلَايِكَةُ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾،^۸ حالا فاصله پانصد فرسخی آن روز چقدر است، خدا می‌داند! ولی این آتش از راه دور وقتی آنها را ببیند، نعره می‌زند: ﴿بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا﴾؛ اما مؤمنین اگر از کنارش رد بشوند «وَهِيَ خَامِدَةٌ».^۹

پرسش: چرا ﴿لَظَى﴾ را مؤنث به کار نبرد؟

پاسخ: چون ﴿لَظَى﴾ مذکر و مؤنث ندارد، گاهی به صورت مصدر است، گاهی به صورت صفت مشبّهه است؛ اما آن جایی که کلمه صیغه مبالغه و امثال آن است، آنجا کاملاً مؤنث به کار برده؛ مثل ﴿نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى﴾، اینها ﴿تَدْعُوا﴾، ﴿نَزَاعَةٌ﴾ همه اینها را مؤنث به کار برده است.

﴿نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى﴾: اعضا را می‌کند. هم گداخته می‌کند و بریان می‌کند و هم قطع می‌کند. ﴿تَدْعُوا مِنْ أَدْبَرٍ وَ تَوَلَّى﴾ * وَ جَمَعَ فَأَوْعَى﴾، این کاملاً می‌فهمد، این کسی که در دنیا از دستورهای الهی فاصله گرفت و جدا شد و فرار کرد و به دستگاه خود رسید، مال‌ها را جمع کرد و جاسازی کرد، دیگر مهلت نمی‌دهد که از کشور بیرون برود، کشور را به زحمت بیندازد، اینکه «جَمَعَ» و اینها را در «وعاء» کرد، همان‌جا او را خفه می‌کند، این کار خداست. این‌طور نیست که این خون‌های پاک شهدا را ذات اقدس الهی هدر بدهد یا ضعف مدیریت مسئولین را، به هر حال یک روزی هست. گاهی هم در دنیا این ظهور می‌کند. معنای آن این نیست که عذاب اینها الا و لابد در قیامت

۷. سوره فرقان، آیه ۱۲.

۸. سوره تحریم، آیه ۶.

۹. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸، ص ۲۵۰.

است، در دنیا نیست، چنین چیزی که در قرآن نیامده که عذاب خدا فقط در قیامت است، نه! فرمود: ﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا﴾^{۱۰} هم ما در دنیا آبروی را می‌بریم هم در آخرت؛ منتها حالا قسمت مهمش آخرت است. این همه عذابی که در دنیا برای کفار آمده بود، ﴿خُذُوهُ﴾^{۱۱} قارون را گرفته، فرعون را گرفته، فلان شخص را گرفته، اینها در دنیا بود. درست است این آیه در سیاق قیامت است، درست است که در قیامت این عذاب هست؛ اما حصر نیست که این عذاب‌ها حتماً در قیامت باشد. خیلی‌ها را در دنیا گرفته است. فرمود اینها که ﴿جَمَعَ فَأَوْعَى﴾ «وَعَاء»؛ یعنی ظرف. «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»^{۱۲} این «وَعَاء»؛ یعنی ظرف. این «أَوْعَاهَا»؛ یعنی گذاشته در ظرف، گذاشته در حساب شخصی خود تا می‌خواهد فرار بکند ما می‌گیریم. این‌طور نیست! حالا ذات اقدس الهی حامی این خون‌هاست. این است که می‌گویند «وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْك»^{۱۳} این که به او سپرده است او که از بین نمی‌برد. این‌طور نیست که اگر - خدای ناکرده - مسئولی بی‌عرضه بود، خدا حق ملت را رها کند! این‌طور نیست، این امر یقینی است.

بنابراین انسان همیشه در معرض دید است، البته هیچ دلیلی و حصری نیست که عذاب‌های الهی حتماً در قیامت است، برای اینکه ما شواهدی داریم که در دنیا هم ذات اقدس الهی می‌گیرد. فرمود: ﴿تَدْعُوا﴾، این آتش عاقل است، مفید فهم است، اینها برای کنایه نیست؛ مثل چوب دنیا نیست که نفهمد. داد می‌کشد که کجا می‌روی؟ می‌خواند که بیا! ﴿تَدْعُوا﴾، کسی که ﴿أَدْبَرَ وَتَوَلَّى * وَجَمَعَ فَأَوْعَى﴾.

۱۰. سوره مائده، آیه ۳۳.

۱۱. سوره حاقه، آیه ۳۰.

۱۲. نهج البلاغة (للصّحیّ صالح)، حکمت ۱۴۷.

۱۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳.

بنابراین چنین ناری است، این «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»^{۱۴} است. گفت: «خویش را تأویل کن فی ذکر را»^{۱۵} این روایت نورانی هم قبلاً به عرض شما رسید، اولین بار این روایت را ما از شیخنا الاستاد مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله تعالی علیه) شنیدیم؛ آملی بزرگ! هم مرحوم آقای نائینی در تقریراتشان - تقریرات مکاسب ایشان را چاپ کردند - هم مرحوم آقای نائینی در تقریظ ایشان نوشته «صفوة المجتهدين العظام» هم مرحوم آقا ضیاء، آنجا نوشته «کشف المجتهدين العظام»! اگر عالم اینها هستند، اگر مجتهد اینها هستند، اگر فقیه اینها هستند که خیلی ما دنبال هستیم که خدا ایشان را غریق رحمت کند!

سال ۳۳ قبل از اینکه بیایم قم، اولین سالی که درس خارج می‌رفتیم، درس فقه ایشان رفتیم، ایشان هنوز این مصباح الهدایه را داشتند شروع به نوشتن می‌کردند که بعد چاپ بشود. ده، دوازده جلد چاپ شده مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی ما اولین سالی بود که درس خارج می‌خواستیم برویم، از ایشان خواهش کردیم که شما آن جزوات خود را بدهید، ما طرز جزوه‌نوشتن را یاد بگیریم. او بزرگواری کرد و جزوه خود را داد و ما نوشتیم. تمام یعنی تمام! تمام این صفحاتی که مرقوم می‌فرمودند، بالای تمام صفحات می‌نوشتند «بسم الله الرحمن الرحيم» یا صاحب الزمان ادرکنی! این چیزها برای ما نوبر است! ما کتاب می‌نویسیم، اول یک «بسم الله الرحمن الرحيم» و تمام شد؛ اما تمام صفحات این پیرمرد بنویسد «بسم الله الرحمن الرحيم» یا صاحب الزمان ادرکنی! اینها نوبر است!

تقریراتی منسوب به مرحوم سعید العلماء بابلی است، سعید العلماء هم بحث مرحوم شیخ انصاری بود که هر دو خدمت شریف العلماء می‌رفتند. شریف العلماء همان است که مرحوم شیخ در رسائل چند جا دارد که استاد شریف این طور فرمود. مرحوم شیخ از صاحب جوهر به عنوان معاصر یاد می‌کند؛ ولی از شریف العلماء به عنوان استاد،

۱۴. سوره هزّه، آیه ۶.

۱۵. مثنوی معنوی مولوی، دفتر اول بخش ۵۹؛ «کرده‌ای تأویل حرف بکر را *** خویش را تأویل کن نه ذکر را».

چند جای رسائل که دارد «استادم شریف» فرمودند؛ یعنی این! این تقریرات منسوب به مرحوم سعید العلمای بابلی است او در حاشیه، نه بالای صفحه، در حاشیه بسیاری از صفحات نوشته «یا ابوالفضل ادرکنی!» اینها برای ما نوبر است و برای خیلی از ما قصه است، خیال می‌کنیم که انسان همین‌طوری می‌تواند درس و بحث کند! و همین‌طور می‌تواند پیش برود. این فرشته است که دارد بالا می‌رود. این‌طور نیست که بالا رفتن به طرف قرب الهی و مکانی یا زمانی باشد. اگر فرشته‌ها «تعرجُ»، صلات مؤمن هم معراج مؤمن است، این «یعرجُ». در دستگاه الهی این آتش هم ﴿تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى﴾، کاملاً درک می‌کند.

اولین باری که ما از مرحوم آقای آملی شنیدیم، این بود که کسی سؤال کرد از امام (سلام الله علیه) که چرا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌گویند «ابوالقاسم»؟ حضرت فرمود چون پسری داشت به نام قاسم، این کنیه حضرت بود. عرض کرد: «زدنی بیاناً!» اینها کنیه‌شان هم یک حساب و کتابی دارد. «زدنی بیاناً!» مطلبی دیگر، دقیق‌تر درباره کنیه حضرت بگویید. حضرت مطلبی را با سه مقدمه ذکر کرد که عصاره‌اش این است که مگر نه آن است که علی بن ابی‌طالب شاگرد پیغمبر است، برای اینکه همه علوم را از راه وحی وجود مبارک حضرت امیر از پیغمبر یاد گرفت؟ فرمود بله! فرمود مگر نه آن است که هر معلمی پدر متعلم است؟ عرض کرد بله! فرمود مگر نه این است که علی (سلام الله علیه) «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»^{۱۶} است؟ عرض کرد بله! پس فرمود پیغمبر می‌شود «ابوالقاسم»، برای اینکه او قاسم بهشت و جهنم است، شاگرد پیغمبر است، شاگرد هم فرزند اوست، پیغمبر هم پدر علی محسوب می‌شود، پس می‌شود «ابوالقاسم»! حالا گاهی می‌گوید «زدنی بیاناً» که حضرت می‌فرمود که دیر شد، عده‌ای دارند می‌آیند، دیگر مناسب نیست. بعد برخورد کردیم، دیدیم مرحوم صدوق (رضوان

الله تعالی علیه) این حدیث نورانی را در معانی الأخبار ذکر می‌کند.^۱ این معانی الأخبار بسیار لطیف است! آن لطایف لطایف روایات را چقدر این بزرگوار بر همه ما منت گذاشته و حق دارد! این روایت را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب شریف معانی الأخبار ذکر می‌کند که خبرها هر کدام معنای خاص خود را دارد. پس این طور نیست که آتش نفهمد، حضرت که «قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» است، می‌گوید: «هَذَا وَلِيِّي فَأَثَرُكِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ»^۲ دستور دستور می‌دهد، چگونه تقسیم می‌کند؟ با فرمان دستور می‌دهد، با فرمان تقسیم می‌کند، پس معلوم می‌شود که آتش جهنم مثل آتش دنیا نیست، می‌فهمند دستور می‌دهند: ﴿تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى﴾، آن کسی که ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ او را جذب می‌کند به خودش، می‌گوید کجا فرار می‌کنی؟ تو که می‌خواهی فرار کنی، کجا فرار می‌کنی؟ ﴿تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى﴾ دارد می‌رود که از جهنم نجات پیدا کند، همین کسی که ﴿جَمَعَ فَأَوْعَى﴾، همه اینها را در وعاء و کیسه گذاشته، در ظرف گذاشته، این را جذب می‌کند و بلع می‌کند.

«أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَنْفُسِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. معانی الأخبار، ص، ص ۲۰۶.

۲. الأمالی (المفيد)، ص ۶.